

محدث و قدیم بودن عالم و کائنات است که رباعی نمره  
۲۱۹ در این موضوع است اگر در این مطالب  
فلسفی بافکار وی در رباعیات اصلی دقت کنیم  
میبینیم که خیام با يك نظر بسیط و دقیق بدین  
جزئیات نگریسته مافوق افکار فلاسفه دیگر  
را بیان میکند ولی با این حال از وادی تفکر  
مانند مرغ پیر و بال سوخته و امانده میگوید :

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت

کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت

هر کس سخنی از سر سودا گفتند

زان روی که هست کس نمیداند گفت

بطوریکه معلوم است دکتر روزن با این

دسته بندی که در رباعیات کرده خواسته عقاید

و نظریات خیام را طبقه بندی کرده باشد ولی از

نظر تطبیق علم و دین که هم اکنون مورد

بحث علما و فلاسفه طراز اول میباشد خیام نظری نداشته و نمیخواسته مثل اغلب دانشمندان قدیم وجدید میان آیند و روابطی برقرار سازد چون همانگونه که خود چند جا اشاره میکند خیام آنچه را درست تشخیص میدهد اعم از آنکه موافق با مخالف نظر مردم باشد آنرا اظهار می‌دارد و مباحثات میکند که يك را هیچگاه دو نگفته است اما این موضوع پیوسته مطمح نظر دسته از متفکرین بوده و رجال بزرگ فکر با آنکه از طبقه علماء طبیعی بوده اند مثل داروین و همکاران او بیاقانای درین زمینه کرده اند و هم امروز صحبت‌هایی در این زمینه از ریاضی دان شهر دنیسای کنونی انشتین شنیده میشود ولی دکتر روزن از میان فلاسفه که در این زمینه اظهاراتی کرده اند حکیم ناصر خسرو را

نام میبرد در صورتی که اشخاصی همچون  
امام فخر رازی در این میدان داد هنرنمایی  
را داده اند .

در هر صورت باین شکل میگوید که ( در  
فلسفه اسلامی اشکالی که از اختلاف معانی ظاهری  
قرآن با فلسفه یونانی تولید شده بود بواسطه کوشش  
علماء برای ارتباط این دو رشته عقائد مختلف  
الاصالتا اندازه بر طرف شده و بعضی دانشمندان  
برای انجام این مقصود زحمات زیاد کشیده  
کتب مفیدی تدوین نموده اند از جمله حکیم  
ناصر خسرو در کتاب زادالمسافرین خود که  
شاهکار فلسفی اوست همت خود را صرف این  
خیال کرده است کتاب او را شاید عمر میشناخته  
زیرا که در نیمه اول دوره زندگانی وی تالیف

شده است اما با وجود اقدامات امثال ناصر خسرو برای مربوط کردن علم و حس طبیعی با اصول تعبیدی قرآن باز اشخاصی باقی ماندند که بعضی از گفته‌های این قبیل اشخاص را هدف طعن قرار داده از تقوی و زهد ظاهری دست برداشتند و از اینجهت مقدار زیادی از رباعیات خیام تمسخر و استهزاء این زهد و تقوی فروشی است .

این قبیل رباعیات را در تمام رساله‌های عمر خیام میتوان ملاحظه نمود و متن ما تقریباً ۴۳ رباعی در این مضمون دارد ، نکت اشعار متن از این قبیل است :

عده دیگر شامل تحقیر و استخفاف دنیا و بی حقیقت بودن جلوه ظاهری آن و چند رباعی

هم بی‌اعتنائی بمردم وشکایت از اهل زمانه را  
داراست و این موضوع اخیراً در اشعار عربی و  
مقدمه کتاب جبر و مقابله او نیز میتوانیم دقت  
کنیم در اشعار حقیقی خیام مضامین عشق  
ظاهری خیلی کم است و اگر چیزی دیده  
شود مقصود عشق تصوف است برخلاف نسخ  
جدیدتر ما از این اشعار کم دارد و از عده  
معدود هم عشق ظاهری ابداً مورد توجه نیست  
و بکلی در زیر پرده میماند و این مسئله بر  
قدمت و صحت این نسخه دلالت میکند ،  
عده زیادی از رباعیات ترانه‌های شیرینی  
هستند که خوشگذرانی دو جهان فانی را بخواننده  
خود می‌آموزند و غنیمت شمردن دوره کوتاه  
زندگانی را پند میدهند ترغیب بخوشی مخصوصاً  
نوشیدن شراب یکی از صفات ممیزه اشعار این

دانشمند است با آنکه در ادبیات ایرانی بعضی اوقات شراب بمعنای مجازی استعمال شده ولی گویا در اشعار خیام مقصود همان خونت دل دختر رزاست که خیام آنرا با زبردستی و قدرت کامل با طبیعی ترین طرز و اسلوب وصف نموده گوی سبقت را از همکنان ربوده است

پرفسور ادوارد پیرون انگلیسی مستشرق معروف در کتاب نفیس خود تاریخ ادبیات ایران جلد دوم ص ۲۴۶ در عداد چهار شاعر بزرگ رباعی سرای ایران یکی خیام را می‌شمارد و او را بعنوان منجم و شاعر نیشابور نام میبرد سه نفر دیگر هم که هر يك با مقصدی جدا گانه رباعی را وسیله نشر افکار خود قرار داده‌اند عبارتند از: بابا طاهر همدانی ( عربیان ) ، شیخ ابو سعید ابو الخیر متصرف معروف و خواجه

عبدالله انصاری که او را شیخ عبدالله یا پیر عبدالله هم میگویند .

پرفسور برون برای روشن کردن شرح حال حکیم زهیر ما بهترین منابع و مأخذی که برای این مقصد مفید و قابل اعتماد بوده رجوع کرده از هر کدام آن قسمت که برای توضیح مقصود لازم بوده ترجمه و نقل کرده است . مأخذ پرفسور برون یکی عبارت از چهار مقاله عروضی سمرقندی است ، از این کتاب بیش از دو قسمتی که ضمن بیانات نویسندگان ایرانی نقل خواهد شد چیزی اضافه نمیکند و از آن پس بکتاب زوکوفسکی (بنام عمر خیام و رباعیات گردنده) اشاره کرده و میگوید این کتاب را زوکوفسکی بویکتور روزن پرفسور غربی در دار الفنون پطرسبورگ اهداء کرده و

بمناسبت کلمه (ویکتور) که معنی ظفر و  
فیروزی را دارد کتاب مزبور را المظفریه نام  
نهاده است و این کتاب را دکتر ادیس روسی  
رئیس مدرسه اسلامی کلکته بزبان انگلیسی  
از روسی ترجمه کرده است بعد از این مقدمه  
بچهار ماخذ مهمی که زو کوفسکی مراجعه  
نموده اشاره میکند .



## فصل سوم

مقایسه خیام با ابوالعلاء معری

( مشتمل بر سه باب )

در این دومرد بزرگ اخلاق و ملکات  
و همچنین طرز تفکری می بینیم که ما را بر آن  
میدارد معترف شویم این دو نفر شبیه بیکدیگر  
بوده اند . چون هر دو با روحی گرفته و خاطری  
نژند بحیوة و عالم وجود مینگرند و هر دو بزهد  
و کناره گیری از اجتماع متمایل و بمردم و  
عقاید و افکار آنها با نظر استهزاء و پستی  
نگاه میکنند ، هر دو دنیا را محنتکده پر از هول  
و وحشت معرفی کرده و فکر و روح خود را  
برای درك حقایق عالیه و کشف اسرار حیوة  
مشغول میدارند .

هر دو بجاء و جلال و ثروت پشت پا زده  
و اوقات خویش را بتفکر و تعمق در اسرار کینی  
میگذرانند. و از همه مهمتر و بالاتر آنکه  
بعقاید و افکار بی مغز و پوچ مردم اهمیت  
نمیدهند، بی هول و هراس با کمال صراحت  
لهجه و منتهای رشادت و شجاعت ادبی از اظهار  
عقیده و نظر خود باک ندارند و تا آن درجه  
به آراء عمومی قیمت میگذارند که غوغای  
عوام حیات آنها را مورد تهدید قرار ندهد و  
مردم بگذارند آنها زنده بمانند.

هر دو بزندگانی ساده و بی آلابش خو  
گرفته و از حیات انفرادی قدم بیرون نگذاشتند  
و متأهل نشدند، هر دو در عصری که علم و  
معارف مورد توجه بود زیست کرده و در زمانی  
که باید عصر جنبش علمیش نامید زندگی کرده اند

چون در زمان آنها از طرفی مذهب اسمعیلیه و باطنیه ظاهر شده و همچنین جمعیت اخوان الصفا قدم بعرضه ظهور گذاشته و رسائل معروف خود را انتشار دادند و از طرف دیگر اوضاع سیاسی در عصر آنها تا درجه شبیه یکدیگر بود چون در زمان معری اختلافات سیاسی در سوریا حکم روائی داشت و همچنین در تمام مدت زندگانی خیام دولت سلجوقی بحد دولت غزنوی قیام کرده بود و ایرات دچار يك سلسله انقلابات سیاسی میبود میتوان گفت تا درجه حوادثی که برای آنها در طی زندگانی اتفاق افتاده مشابه یکدیگر بوده است چون هر دو را در زمان حیات بکفر و زندقه (۱) نسبت دادند

---

(۱) لفظ زندیق [که از ریشه فارسی بهاوی است] در آن عصر بر احرار و متفکرینی که آزادانه فکر میکردند و با استبداد مردم نبودند اطلاق میشد

و عده زیادی از پهلوانان حریت فکر همچون منصور حلاج ، سهر وردی ( که در حلب شهید شد ) قربانیهای جهالت و بیخبری مردم متیباشند و در حیات این دو مرد بزرگ نیز حوادثی از سوء ظن ها و بد بینی های مردم نسبت به آنها می بینیم و راجع به ابوالعلاء میگویند :

ابو القاسم نامی از قراء معره روزی بر ابوالعلاء وارد شد جمعی از وی درخواست کردند چند آیه از قرآن کریم بخواند وی برای تعرض به ابوالعلاء این آیه بخواند :

( من کان فی هذه اعمى فهو فی الآخرة  
و اضل سبیلا ) کسیکه در این عالم کور باشد  
در دنیای دیگر هم کور و گمراه خواهد بود -  
خاطر دانشمند ازین وقاحت قدری متألم  
شده و او را بدو بیت هجا گفت - و همچنین

حکیم عمر خیام هم از دست جور زبانها رهائی  
نیافت ، شیخ نجم‌الدین رازی در کتاب مرصاد-  
العباد- میگوید:

خیام از جمله کسانی است که تابع عقیده  
فلاسفه دهری یعنی طبیعیین بوده و بر صدق  
مدعای خود دورباعتی ذیل را دلیل آورده است :  
در دائره آمدن و رفتن ما است  
آنرا نه بدایت نه نهایت پیدا است  
کس می‌زند دمی در این معنی راست  
کاین آمدن از کجا و رفتن بکجا است

\*\*\*

دارنده که ترکیب طبایع آراست  
باز ارچه سبب فکندش اندر کم و کاست  
ورنیک آمد خرابی از بهر چه خواست  
گرزانکه بد آمد این صور عیب کراست

و نیز قفطی در تاریخ الحکماء این روایت را تأیید میکند و میگوید :

« و چون اهل زمان وی دیانت او را قدح کردند و آنچه را در باطن داشتند آشکار ساختند بر خون خود بترسید و زمام قلم خویش را بگرفت و بحج رفت » .

مقصود آنستکه هر دو نفر نظر خوبی به ابتداء نوع انسان نداشته اند ، و اما راجع بمقاید درین مرحله نیز تشابهی میان این دو نفر موجود است چون ابوالعلاء در مقدمه که برای لزومیات خود مینویسد صراحة اقرار میکند باینکه به اختیار بنگارش و تألیف این کتاب مبادرت نکرده است بلکه يك قوة پنهانی اسرار آمیزی که کنه و حقیقت آنرا نمیداند او را بنگارش مجبور میکند و چند جا در همین کتاب به

جبری بودن خود اشاره میکند از آنجمله میگوید:

« خرجت الی ذی الدار کرها و رحلتی »

« الی غیرها با لرغم والله شاهد »

« فهل انا فیما بین ذلك منخیر »

« علی عمل ام مستطیع مجاهد »

یعنی : در این دنیا بکراحت آمدم و

رحلت من بعالم دیگر برخلاف اراده من است

آیا در فاصله میان این دو مجبورم بااختیاری

دارم که کوشش بنمایم .

خیام چون از گشودن عقده راز حیوة

خود را ناتوان می بیند و نمیتواند مقصود

آفرینش را دریابد در پیشگاه دستگاه عظیم

آفرینش متحیر میشود و میگوید :

آورد باضطرابم اول بوجود

جز حیرتم از حیوة چیزی نفزود

رفتیم به اکراه و ندانیم چه بود

زین آمدن و ماندن و رفتن مقصود

باز جای دیگر ابو العلاء معری میگوید:

ما باختیاری میلادی و لا هر می

ولا حیاتی فهل لی بعد تخییر

مفادش اینست که تولد و پیری و زندگانی

من باختیارم نبود آیا بعد از این اختیاری

خواهم داشت ؟

خیام با نظر عمیق تری به موضوع نگاه

میکند و میفرماید :

گر آمدنم بمن بدی نامدمی

ورنیز شدن بمن بدی کی شدمی

به زان نبدی که اندرین دیر خراب

نه آمدمی نه شدمی نه بدمی

علاوه بر اینکه از رباعیات برای تأیید



این نظر مثال آوریم ، در طی رساله جداگانه  
که از وی سئوالاتی میکنند این موضوع را از  
لحاظ علمی مورد بحث قرار میدهد و جبر را  
اقرب بصواب معرفی میکند .

---

## باب اول

### عقیده هر یک از آنها راجع برستخیز

این موضوع از جنبه فلسفی ارتباط  
کاملی با کیفیت عقیده راجع بروح دارد و  
میدانیم در فلسفه دو عقیده متناقض راجع بروح  
و خلود نفس موجود است . یکدسته ( مراد  
فلاسفه متالهمین میباشد ) میخواهند وجود آن  
را بالاستقلال ثابت کنند و البته چیزی که  
وجودش ثابت شده . بحکم این ناموس کلی  
موجود معدوم نمیشود از میان نخواهد رفت

دسته دیگر ( مراد فلاسفه طبیعیین و مادیین  
میباشند ) اصلاً در وجود استقلال آن تردید  
نمیکنند تا بخلود و بقاء آن چه رسد اما ادیان  
عموماً و دیانت اسلام خصوصاً با ایمان کاملی  
موضوع را مورد بحث قرار داده است و در  
قرآن کریم آیات زیادی موجود میباشد و این  
موضوع بقدری مهم است که مفسرین هر يك  
آنها مورد توجه خاصی قرار داده و آراء شکفت  
انگیزی راجع بآن اظهار داشته اند اینک باید  
ملاحظه کرد رأی این دو مرد بزرگ در این  
موضوع چیست؟

اما ابو العلاء بطوریکه از اشعار ذیل  
مستفاد میشود در تردید و تذبذب کامل میزیسته  
گاهی بر ستاخیز اظهار ایمان میدهد و زمانی  
از در انکار در میآید ، آنجا که از در انکار

درمیآید میگوید:

ضحکنا و كان الضحك هذا سفاها

و حق لسكان البسيطة ان يبكوا

تعطمتنا الايام حتى كائننا

زجاج ولكن لا يعادله سبك

اما الجسوم فللتراب مالها

رعيت با الارواح انى تسلك

میگوید: خنده زدیم و این خنده دلیل

سفاقت ما بوده و سزاوارتر برای مردم در این

عالم آنست که بگریند روزگار ما را خرد کرده

و درهم شکست همچنان که شیشه را درهم

شکنند ولی این شکستن نه چنان است که باز

در قالب دیگری ریخته شود جسم مواد خود را

بخاک میدهد ولی خسته شدم نمیدانم ارواح

کجا میروند .

اما خيام گاهي بتدريج و زماني بتصريح  
بعثت را آنگونه که مردم تصور میکنند انکار  
میکند، جائي که بصراحت در اين باب سخن  
میراند میگوید:

زان پیش که غمهاپ شبیخون آرند  
فرمای که تا باده گلگون آرند  
تو زر نه ای غافل نادان که ترا  
در خاک نهند و باز بیرون آرند  
جائي دیگر در این موضوع صحبت میکند  
اینجا است که میگوید:

ما لعتکایم و فلك لعبت باز  
از روی حقیقی نه از روی مجاز  
باز بچه همی کنیم بر نطع وجود  
رفتیم بصندوق عدم يك يك باز

افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد  
وز دست اجل بسی جگرها خون شد  
کس نامد از آن جهان که پرسیم ازو  
کاحوال مسافران عالم چو ن شد  
ولی این نکته را راجع به ابوالعلاء باید  
در نظر داشت که از بیم غوغای عوام نمیتوانسته  
آزادانه اظهار عقیده کنند و هم در این موضوع  
بطور تردید و تذبذب صحبت داشته و (تقیه کرده)  
خود صراحة میگوید :  
«جائی که سخن راست ترا بهلاک اندازد  
نباید آنرا بگوئی» .  
و خیام در این مرحله از ناهمی مردم  
مینالد و با سوز و گدازی میگوید :  
رفتیم و زما زمانه آشفته بماند  
با آنکه ز صد گهر یکی سفته بماند

افسوس که صد هزار معنی دقیق  
از بیخردی خلاق نا گفته بماند  
وقتی باین موضوع یعنی (تقیه میرسیم  
دیگر نمیتوانیم در عقایدی که از طرف وی  
اظهار شده بطور قطع سخن رانیم و بگوئیم آن  
را که گفته همان است که میخواسته بگوید چون  
ابوالعلاء در ضمن لزومیات صراحة میگوید  
اهوی الحیة و حبی من معايبها  
اکنتم حدیثک لایشهر به احد  
انی اعیش بتمویه و تدلیس  
من رهط جبریل او من رهط ابلیس  
میگوید: بتمویه و تدلیس زندگی میکنم  
و بعد دستور میدهد حدیث و گفتار خود را  
پنهان کن تا کسی آنرا نفهمد خواه از گروه  
جبریل یا از دسته ابلیس باشد:

فاصمت فان کلام المرء ینهلکه

و ان نطقت فابضاح و ایجاز

و اما راجع بنیام جز آنکه خود از

ضعف مدارک و مشاعر مردم مینالد هیچگاه

چنین دستورها و فرمانهایی نمیدهد راستست

که قنطی میگوید از ترس غوغای مردم بهج

رفت ولی از بیانات شخص او دلیلی جز بر

صراحت لهجه وی نتوان یافت در هر جا با

قدرت و رشادت مخصوصی سخن میراند دقت کنید

در رباعی ذیل با چه صراحتی صحبت میدارد:

من می خورم و هر که چو من اهل بود

می خوردن او نزد خرد سهل بود

می خوردن من حق ز ازل میدانست

گر می نخورم علم خدا جهل بود

از طرفی بجبر اشاره میکند و از طرفی

دیگر بطور صریح عقیده خویش را ابراز مینماید  
و راست خیم از غوغای عوام اندیشه دارد  
وَلَيْ بَارِهَمُ خِيَلٌ جَسُورٌ مَيَّاشِدُ وَ نَمِيكُوبِدُ بَا  
نمویه و تدلیس باید زندگانی کرد .

و اما راجع بعقیده آنها به تناسخ حکایتی  
که تاریخ الفی راجع بخیم نقل میکنند و کوفکی  
هم نقل کرده چیزی نیست که قابل قبول باشد  
چون هیچیک از تواریخ معتبر قبل از تاریخ  
الفی مثل چهارمقاله عروضی سمرقندی که  
مهمتر سند تشخیص داده شده در این موضوع  
چیزی نوشته اند، حکایت اینست :

خیم در یکی از مدارس نیشابور سمت  
تعلیم و تدریس داشت، اتفاقاً مدرسه محتاج تعمیر  
گردید و برای حمل آجر چند رأس الاغ را  
بکار داشتند، روزی در ضمن اینکه خیم با جمعی



از شاگردان در فضای مدرسه قدم میزدند حکیم  
دید الاغی از آمدن مدرسه امتناع دارد و نمی  
خواهد وارد شود نزدیک الاغ رفت در گوش  
وی چنین گفت :

ای رفته و باز آمده بلهه گشته  
نامت ز میان نامها کم گشته  
ناخن همه جمع آمده و سم گشته  
ریش ز عقب در آمده دم گشته

پس الاغ وارد مدرسه گردید و شاگردان  
از کیفیت مسئله سؤال کردند ، خیام گفت  
روحنی که فعلاً در الاغ دمیده شده سابقاً روح  
یکی از طلبه های این مدرسه بوده و باین  
واسطه نمیتوانست داخل شود و چون این نکته  
را در گوش او گفتم داخل شد !

اما چنانچه سابقاً گذشت این حکایت